

## روز جهانی کارگر، ترفندهای سرمایه‌داری و تجاربی که باید مرور کرد

یاور

کانون مدافعان حقوق کارگر - اول ماه مه، روایت‌گر دو واقعیت هم‌زاد و دو تضاد آشتی‌ناپذیر است. نبردی که از نظر زمانی فراتر از ده‌ها سال و بیش از قرنی پیش رفته است. نبردی که از یک سو بیان‌گر مبارزه به‌حق طبقه کارگر، برای به‌دست آوردن حقوق اقتصادی- سیاسی و انسانی‌اش است، حقوقی که در کشورهای پیشرفته صنعتی غربی به صورت ظاهری وجود دارد ولی فاقد درون‌مایه و سرشت برابری‌خواهی است. در حقیقت پوستین است از میش بر تن گرگ. لعابی است شیرین بر زهری تلخ و مرگ‌بار که به تدریج جان و هستی کارگر را از او می‌گیرد. درحالی‌که برای کارگران کشورهای خرافه زده عقب‌رانده شده از نظر علمی و صنعتی، همان فرم بی‌درون‌مایه، به یک آرمان و آرزو تبدیل شده است. در این میدان، مبارزه‌ای خونین تداوم دارد. نبردی که رد خون آن از همه کشورهای سرمایه‌داری بزرگ چون فرانسه با انقلاب‌های متعدد و سرکوب ددمنشانه از سوی جبهه سرمایه، قتل‌عام‌های خیابانی کارگران تا کمون پاریس و پیروزی ۷۰ روزه طبقه کارگر انجامید؛ یا چون آلمان بین دو جنگ جهانی اول و دوم که طبقه کارگر با جهان‌بینی علمی‌اش توانست در انتخابات پارلمانی، یعنی به‌وسیله همان ابزاری که آن را یکی از مهم‌ترین ارزش‌های لیبرالیستی می‌دانند، به پیروزی قاطع در همه ایالات آلمان برسد. ولی جبهه سرمایه در عمل نشان داد حتی با معیار و ارزش‌های خودساخته‌اش هم نمی‌تواند پیروزی جبهه کار را بپذیرد. از این رو تهاجم وحشیانه نهادهای سرکوب‌گرش (ارتش) آغاز شد. رهبران بزرگ چپ آلمان چون روزا لوکزامبورگ پس از دستگیری بدون محاکمه ترور شدند. کشتار، زندان و خفقان، فضای اجتماعی را برای ظهور نازیسم هیتلری آماده نمود. طبقه کارگر آلمان بسیار دیر متوجه شد که بدون اتحاد همه‌ی گروه‌های کارگری (فاجعه‌ای که از دهه ۵۰ تا به امروز دامان چپ ایران را رها نکرده است)، قادر به شکستن ماشین استبداد پنهان سرمایه‌داری جهانی نخواهد بود. آنها به آن شناخت از سرشت سرمایه‌داری نرسیده بودند که بنیادش بر نگرش ماکیاولیستی قرار دارد و تاوان این عدم شناخت را با مرگ و نابودی خود دادند. رد خون کارگران از اسپانیا قبل از آغاز جنگ جهانی دوم نیز گذشت. پیروزی قاطع چپ و نمایندگان طبقه کارگر در اسپانیا و به‌دست گرفتن دولت به‌وسیله سوسیالیست‌ها باعث تهاجم ارتش به فرماندهی فرانکو، (با کمک همه‌ی ارتش‌های سرمایه‌داری از جمله ارتش هیتلر)، به نیروهای مردمی شد که با انتخابات آزاد، آن هم با اکثریت قاطع به حاکمیت رسیده بودند.

در این میان لیبرال‌ها برای بی‌گناه نشان دادن ساختار سرمایه، گناه این کشتارهای وسیع مردمی را به گردن افراد می‌اندازند. فرانکو، بیسمارک و هیتلر و... را مقصر نشان می‌دهند. درحالی‌که فرد خود، معلول یک علت کلی است، که سیستم سرمایه‌داری است. رد خون کارگران تا آن سوی اقیانوس‌ها کشیده شده تا امریکا. نظامی که مناسبات اجتماعی‌اش را با نسل‌کشی سرخ‌پوستان، سیاهان و آسیایی‌ها (ویتنامی‌ها و کره‌ای‌ها و...) پیش برده و ده‌ها تجاوز به اقصا نقاط جهان را در کارنامه‌اش دارد. آری همه مردم دنیا طعم بمب‌های آتش‌زا و گلوله‌های غنی‌شده از اورانیوم آمریکایی را چشیده‌اند، چه مستقیم چه غیرمستقیم. به‌وسیله ژاندارم‌های آشکارش مثل شاه ایران، عربستان و قطر و اسرائیل یا نیروهای به ظاهر مخالفش، ولی دست‌ساخته‌اش، چون طالبان، القاعده، سلفی‌های متعصب مذهبی یا ژنرال‌های چکمه‌پوشش چون پینوشه و نیز حمایت پنهان و آشکارش از رهبران مذهبی خرافه‌پرستی چون دالانی لاماها. این نبرد خونین تا مبارزه علیه وال‌استریت تداوم یافت و از این به بعد شاهد اشکال جدیدی از این نبرد بی‌پایان خواهیم بود.

سوی دیگر این نبرد تاریخی ساختار سرمایه‌داری است که آزادی و دموکراسی و نگرش مردم را تا مرحله‌ای تحمل می‌کند که مردم در دام ترفندهای ماکیاولیستی این سیستم اسیر باقی بمانند و مانند سوسیال‌دمکرات‌های بعد از انترناسیونال دوم در آرزوی تدریجی تبدیل سرمایه‌داری به سوسیالیسم از خود و واقعیت‌های تاریخی - اقتصادی بیگانه باشند.

تاریخ سرمایه‌داری سراسر تجاوز وحشیانه و ددمنشانه به حقوق کارگران خود و دیگر خلق‌های جهان بوده و هست؛ که هر بار در یک فرم و صورت‌بندی جدیدی این جنایات را سامان داده‌اند. یک بار به نام استعمار، به نام بردن تمدن و مدنیت به سرزمین‌های دیگر، به نسل‌کشی و غارت ثروت‌های آنها پرداخته‌اند. و زمانی دیگر با استعمار نو، با وابسته کردن

اقتصادی به خود، و امروزه به نام حقوق بشر و مبارزه با تروریسم و تحمیل راه اقتصادی نئولیبرالیسم به همگی کشورها. چه کسی مسئولیت دخالت در امور کشورهای دیگر را برای سرمایه‌داری جهانی تعیین نموده است؟ آیا این ساختار امپریالیستی است که این نوع عملکرد ضد بشری را غیرقابل اجتناب می‌کند؟ آیا حلقه سلطنت ابدی بر جهان را دستان نامرئی قدرت‌های ماوراءالطبیعه به‌دست او کرده‌اند؟ تا مانند پدران تاج‌دار و بی‌تاج تحمیلی و به نام خدا به نسل‌کشی و ویرانی و غارت ملت‌ها بپردازند و آزادی و استقلال ملت‌ها را به خاطر رضایت‌بخش خصوصی (دلال‌ها و واسطه‌های رانت‌خوار) به کشتارگاه زمانه، راهی کنند؟ شاید همین روزها شاهد ظهور پسر خدا در کالبد یک رئیس‌جمهور آمریکایی باشیم! (بازگشت مسیح برای گسترش داد) سرمایه‌داری که با زمین‌گیر کردن مذهب به قدرت رسید، اینک برای حفظ بازارهای جهانی کالاهایش و تداوم سود ناشی از آن، به مدافع سرسخت مذاهب خرافی در جهان عقب‌رانده شده، تبدیل شده است. (متحد آدمکش‌های صهیونیست و خرافه‌پرستان عربستان و قطر و...)

در عصر سلطه‌ی فنودالیسم بر ایران که با فرهنگ قرون‌وسطایی و نگرش‌های ایلاتی بر جامعه‌ی ما حکم می‌راند، شاهد یک استثناء تاریخی بوده‌ایم. ایران اگر چه یک کشور پیشرفته صنعتی تولید کالایی نبوده و نیست و همچنان گرفتار عقب‌مانده‌ترین شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، یعنی تولید مواد خام و فعالیت در عرصه‌ی بازرگانی و دلالتی است، پدیده‌ای استثنائی از مبارزات طبقه کارگر را در تاریخ خود به ثبت رسانده است. پدیده‌ای که با شرایط عینی جامعه در انطباق نبوده از این رو به پیروزی کامل و قاطعی نرسید، ولی توانست جامعه‌ای به خواب‌رفته را با گام‌های بلند به جلو براند. قبل از انقلاب مشروطیت به دلیل شرایط اجتماعی از هم‌گسیخته، فقر و قحطی و فساد و بیماری، کشاورزان و زحمت‌کشان شهری و صنعت‌گران و پیشه‌وران خرد، مجبور به مهاجرت‌های بزرگی به سوی بازار کار روسیه و دیگر کشورها شدند. (مانند شرایط امروز ایران که جوانان، این سرمایه‌های با ارزش کشور گروه‌گروه به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند) در صنایع نفت و معدن روسیه این مهاجران به کارگر صنعتی تبدیل شدند. با شناخت از توسعه و پیشرفت صنعت در جهان و با آشنایی از آموزه‌های نسبی از جهان‌بینی طبقه کارگر، به ایران بازگشتند و همه‌ی توان خود را برای آزادی و عدالت اجتماعی به‌کار گرفتند. پس از شکست مشروطه اول که با آغازی مسالمت‌آمیز و پایانی خونین به پیروزی رسیده بود، قتل‌عام انقلابیون آغاز شد. پیروزی استبداد مدیون روحانیون مشروعه خواه و نیروی نظامی استعمار روسیه تزاری بود. ولی سوسیال‌دمکرات‌ها شکست را نپذیرفتند و با مبارزه‌ای خونین مشروطه دوم را به پیروزی رساندند. ایران غیر صنعتی به‌دست ایرانیانی که کارگر صنعتی صنایع کشورهای بیگانه بودند، با اراده و جان‌برکف دست نهادن، آزادی و مشروطه را در کشوری فنودالی با جهان‌بینی واپس‌گرا و خرافی‌اش به پیروزی رساندند؛ و این در دنیا یک پدیده‌ای استثنائی است که تاریخ‌نویسان به اصطلاح غیرجانبدار (بخوانید: شرمنده از بیان وابستگی‌هایشان به ساختار سرمایه)، با وارونه کردن همه‌ی وقایعی که به جنبش کارگری ایران و دستاوردهای آن مربوط می‌شود، نیروی جوان جامعه را از شناخت تجربه تاریخی مادران و پدرانشان محروم می‌کنند. چون منافع طبقاتی اربابانشان به خطر می‌افتد. پرداختن به جنبش کارگری ایران نیازمند یک کار تحقیقی و آکادمیک است، بدین‌جهت به تحولات ایران پس از جنگ هشت‌ساله می‌پردازیم.

عملکرد دولت‌های پس از جنگ و پذیرش اقتصاد آمریکایی نئولیبرالیسم با نام وطنی تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی، ایران را به یک حاشیه‌ی حقیر اقتصاد آمریکایی تبدیل می‌کند. فرآیند این شیوه پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول، بحران‌های اقتصادی، بیکاری گسترده و فاصله طبقاتی را ابعادی فزاینده داده است. پی‌آمد این مناسبات ما را به سوی یک بحران اجتماعی عمیق می‌کشاند. از این رو نهادهای سرمایه‌داری جهانی برای آینده و در اختیار گرفتن این بحران‌ها برنامه‌ریزی خاصی را پی گرفته‌اند. از جمله رسانه‌های آمریکایی چون رادیو فردا برنامه‌های کارگری هفتگی را تدارک دیده است. صدای اعتراض کارگران ایران، چون در خود ایران تریبونی ندارد، از بلندگوهای آمریکایی پخش می‌شود.

از سوی دیگر اصلاح‌طلب‌ها که در حاکمیت ۸ ساله خود بی‌اعتنا به حقوق قانونی کارگران که قانون اساسی آن را تأیید نموده است، راه سرکوب و پایمال کردن حقوق کارگران را (سرکوب و قتل چند کارگر معدن در کرمان و...) در برنامه‌های خود گنجانده و بدان عمل کردند. ولی اینک به یک باره تغییر موضع دادند و سایتی بنام آوای کار تدارک دیده‌اند و خود را مدافع حقوق کارگران ایران معرفی می‌کنند. آن‌هایی که خود پیش‌تاز اقتصاد نئولیبرالیستی هستند، به مناسباتی اعتقاد دارند که حداقل حقوق را نفي می‌کنند، قوانین کار را غیرضروری می‌دانند و دور می‌ریزند، دست سرمایه‌داران را برای برده

کردن کارگران باز گذاشته‌اند (روندی که عوارض آن جامعه را به این ورطه امروزی انداخته است) خود را مدافع طبقه کارگران نشان می‌دهند. آیا این گروه تصور می‌کنند مردم فراموش کرده‌اند که «کارگاه‌های زیر ده نفر توسط دولت آقای خاتمی، رهبر اصلاح‌طلب‌ها و با تصویب مجلس ششم که اکثریت قاطع آن اصلاح‌طلب بودند، از شمول قانون کار و تأمین اجتماعی معاف شدند؟» بدین طریق «بزرگ‌ترین گروه کار در کشور» از حداقل حقوق دور شدند که خود فاصله بعیدي با حداقل زندگی برای يك خانواده کارگري دارد، به گونه‌ای که قدرت خرید آن‌ها نسبت به حداقل حقوق ۶۰ درصد سقوط کرده است. بدین‌جهت يك خانم فوق‌لیسانس با دانستن کامل يك زبان خارجی در يك آژانس در شهرهای بزرگ حقوقی معادل ۱۵۰ هزار تومان دریافت می‌کند و کارگران نیز باید با چنین دستمزدهایی زندگی کنند.

اکنون با بورس‌بازی روی ارز و دلار و سقوط ارزش ریال، آن قدرت خرید حقیرانه هم نیست و نابود می‌شود. سردمداران و کارشناسان اقتصادی اصلاح‌طلب، حاکمیت را محکوم می‌کنند که خصوصی‌سازی را به خوبی مدیریت نکرده‌اند و به این دلیل دچار بحران شده‌ایم و مدعی شده‌اند که آنها می‌توانند شیوهی درستی را پیاده کنند. این نگاه بیان‌گر این واقعیت است که این عالی‌جنابان درک نمی‌کنند که این مناسبات چه پیامدهای گریزناپذیری دارد. علت بحران‌ها در سرشت این ساختار است نه در چگونگی اجرای آن، به گونه‌ای که آمریکا و اروپا هم نتوانسته‌اند خود را از عوارض بحران‌هایش دور نمایند.

دولت‌های پس از جنگ با گزینش مناسبات نئولیبرالیستی، یا به قول اقتصاددان انگلیسی کینز «اقتصاد قمار خانه‌ای» به‌جای آن نوع از مناسبات اقتصادی که بخشی از مطالبات مردم در انقلاب بهمن ۵۷ بود، بزرگ‌ترین صدمات را به جامعه کارگري ایران وارد نمودند، صدماتی که پیامدهای آن همه جامعه را فرا خواهد گرفت.

اصلاح‌طلب‌ها برای اعاده‌ی حیثیت ابتدا باید این مناسبات اقتصادی ضد کارگري و ضد توسعه صنعتی-علمی را نفي کنند و آن چنان راه رشد اقتصادی را پیشنهاد دهند که بهره‌کشی انسان از انسان در آن جایی نداشته باشد؛ پس از آن شاید بتوانند گوش‌شنوایی در طبقه کارگر ایران بیابند. آخر این چگونه درکی از طبقه‌ی کارگر و نیروهای اجتماعی است که میلیون‌ها خانوار کارگري را از حداقل خدمات درمانی- و مزایایی چون بازنشستگی، تأمین اجتماعی و خدمات ناچیز پزشکی و حداقل حقوق زیر خط فقر محروم کرده‌اند، اما به يك باره تریبون و مدافع طبقه کارگر ایران بشوند و انتظار داشته باشند از طرف جامعه‌ی کارگري هم پذیرفته شوند. آیا این هم يك ترفند ماکیاولیستی برای بهره‌برداری‌های سیاسی نیست؟

سخن کوتاه می‌کنیم. امروز اول ماه مه روز جهانی ماست. روزی است که طبقه کارگر آمریکا شاهد تهاجمی وحشیانه به حقوق و مطالبات انسانی خود شد، حقوقی که طبق قوانین لیبرالی آمریکا به رسمیت شناخته شده است، حق اعتصاب و تظاهرات مسالمت‌آمیز، یکی از حقوق قانونی آن‌هاست. ولی سود پرستان سرمایه‌داری جهانی، کارگران را به گلوله بستند تا به دنیا بفهمانند اعتراض حتی قانونی به سرمایه‌داری چه عواقبی را در پی دارد. در این روز درون‌مایه و سرشت این ساختار از پشت ماسک آزادی‌خواهی، دموکراسی و حقوق بشری‌اش هویدا شد و آن سوي چهره جبهه‌ی سرمایه با همه کراهتش نمایان گردید. کشتاری که داغ‌ننگی است بر پیشانی امپریالیسم آمریکا، ساختاری که برای صدور بحران‌های دوره‌ای اقتصادی‌اش به دیگر کشورها، به بهانه‌ی حقوق بشری که خود آن را رعایت نمی‌کند و حتی امروز با گلوله‌های غنی‌شده از اورانیوم (در جنگ عراق و یوگسلاوی) و بمباران‌های شیمیایی (در جنگ ویتنام) هستی يك ملت و محیطزیست را به‌کلی نابود می‌کند.

برخی ساده‌اندیشان در ایران امیدوارند و تصور می‌کنند چنین ساختاری دموکراسی را برای ایران به ارمغان خواهد آورد! نگرش نادرستی که بی‌توجه به تجربه‌های تاریخی مردم ما و دیگر مردم جهان است و...

به امید شناخت علمی همه‌ی نیروی‌های کار (ذهنی و یدی) مولد از تجارب و واقعیت‌های اقتصادی - تاریخی قرن حاضر.